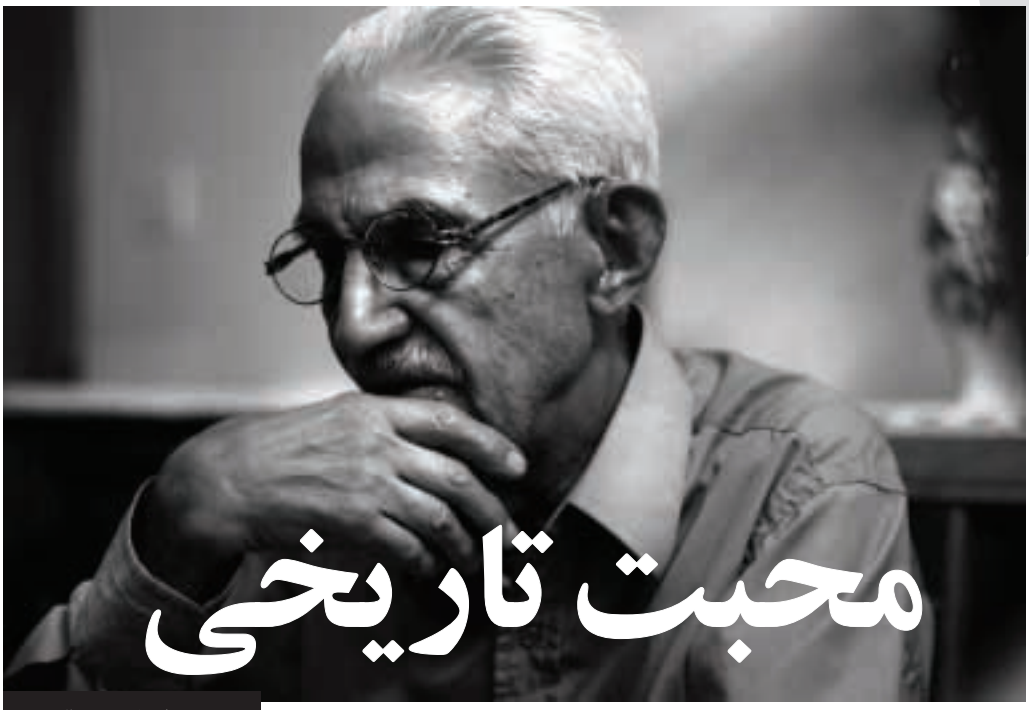

محبت تاریخی

گفت‌وگو: **فاطمه خرقانیان**

ابراهیم تارخ که به تازگی به ۹۰ سالگی رسیده است، بیش از ۴۰ سال عمر خود را در کار تدریس تاریخ سپری نموده است. تارخ شاگرد مدرسهٔ دارالفنون بوده و آخرین سال‌های تدریس خود را در مدرسهٔ راهنمایی علوی تهران گذرانده است. سعادتی دست داد تا در منزل شخصی ایشان، گفت‌وگویی با این معلم تاریخ داشته باشیم.

❍ آقای تارخ، مختصری از زندگی خود را بیان کنید.

● من در سال ۱۲۹۹ شمسی در تهران متولد شدم، تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ ناصرخسرو، تحصیلات دبیرستانی را در مدرسهٔ دارالفنون و تحصیلات عالی را در دانش‌سرای عالی گذراندم. در سال ۱۳۲۱ در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا فارغ‌التحصیل شدم.

❍ چه وقت و چگونه کار تدریس را شروع کردید؟

● در سال ۱۳۲۲ ازدواج کردم. در سال ۱۳۳۶ به خاطر وجود بعضی مشکلات، به شهرستان ساوه رفتم و تدریس این درس را آغاز کردم. سپس در سال ۱۳۴۲ به تهران آمدم و چون تعهد دولتی داشتم، به یک مدرسهٔ دولتی اعزام شدم و در دبیرستانی به نام «پهلوی» در نزدیکی میدان قیام (شاه سابق)، کار خود را ادامه دادم. البته این مدرسه یک سابقهٔ تاریخی داشت. نامش در آغاز تأسیس «مدرسهٔ قاجاریه» بود که در زمان رضاشاه به «پهلوی» تغییر نام پیدا کرد.پس از سرنگونی رژیم پهلوی هم به نام یکی از دانش‌آموزان، شهید «ابراهیم عابد» تغییر نام یافت و پس از مدتی هم منحل شد. در سال ۱۳۵۱ هم وارد مدرسهٔ راهنمایی نیک‌پرور (علوی) شدم و درس تاریخ را تا سال ۱۳۸۱ در آن‌جا تدریس کردم.

❍ از دوران کودکی خود چه خاطره‌ای دارید.

● کودکی‌ام در دورهٔ رضاشاه سپری شد. موضوع «قرارداد سعدآباد[1]» را فراموش نمی‌کنم. روزی با دوستانم دم در مدرسه ایستاده بودم. اتومبیل مجللی در خیابان ری از کنار ما عبور کرد که رضاشاه، آتاتورک (رییس‌جمهور ترکیه) و امان‌الله‌خان (پادشاه افغانستان) داخل آن بودند. آمده بودند قرارداد سعدآباد را امضا کنند.

❍ چرا برای ادامهٔ تحصیل رشتهٔ تاریخ را انتخاب کردید؟ آیا علاقه داشتید یا علت دیگری وجود داشت؟

● من در دورهٔ ابتدایی علاقهٔ خاصی به تاریخ و جغرافی داشتم و علتش تشویق معلمم بود. هر بار معلمم من را برای درس جواب دادن صدا می‌کرد، درس را بلد بودم. معلمم هم خیلی مرا تشویق می‌کرد. به این ترتیب سخن‌گوی کلاس شدم. یعنی هر دانش‌آموزی جواب سؤالی را بلد نبود، من به جایش جواب

می‌دادم. این موضوع باعث شد پی‌گیر باشم تا همیشه درس را بلد باشم. دربارهٔ جغرافی هم نقشهٔ قاره‌ها را می‌کشیدم و خیلی تشویق می‌شدم. دبیرستان که بودم، در کلاس تاریخ کنفرانس می‌دادیم. یک بار بعد از کنفرانس من، معلم صدایم کرد و در گوشم گفت تو معلم خوبی خواهی شد... به خصوص آن زمان، دانشجویان دانشگاه سر کلاس می‌آمدند و برای معلم شدن تبلیغ می‌کردند. خلاصه، همهٔ این عوامل باعث شد که وارد کار شریف معلمی شوم. **دکتر شریعتی** می‌گفت: «اگر کسی بتواند معلم خوبی باشد، گناه کبیره کرده است که به شغل دیگری بپردازد».

○ شما زمانی بسیار طولانی صرف آموزش تاریخ دورهٔ راهنمایی کرده‌اید. به نظر شما آموزش تاریخ چه فایده و ضرورتی برای دانش‌آموز راهنمایی دارد؟ و آن‌ها از تاریخ چه استفاده‌ای می‌کنند؟

● اگر تاریخی که برای محصل نتیجه‌بخش است، گفته شود این آموزش سودمند خواهد بود. والّا صرف شرح وقایع، چندان مفید نیست. به خصوص از آن جایی که ما مشغول آموزش‌وپرورش هستیم و نه تنها آموزش، پس باید روح بچه را پرورش دهیم. این است که باید طوری درس داد تا دانش‌آموز عاشق شود. عاشق که شد، آموزش معلم روی او اثرگذار می‌شود؛ به شرطی که دانش‌آموز در درجهٔ اول نسبت به معلم علاقه‌مند باشد. بنابراین مرحلهٔ اول کار، همان شعری است که هفتصد سال پیش **سعدی** علیه‌الرحمه گفته است:

درس معلم ار بود زمزمهٔ محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

بچه محبت می‌خواهد، این‌قدر معلم باید با محبت باشد، تا دانش‌آموز عبد و عبیدش شود. مثل فرزند خودش باید بچه‌ها را دوست بدارد. وقتی علاقه به این حد شد، دانش‌آموز حرف‌شنو می‌شود. اگر نصیحتش کنیم. خطاهایش را گوشزد کنیم و...، همه را می‌پذیرد.

○ در مواجهه با رفتارهای ناپسند دانش‌آموزان چه عکس‌العملی نشان می‌دادید؟

● خب بچه‌ها گاهی کارهایی می‌کنند که شاید ما نپسندیم. اما معلم باید گذشت داشته باشد، هم رهبر باشد و هم با عاطفه. معلم نباید اهل خشونت باشد تا شاگرد بتواند از او استفاده کند. زمانی من در شهرستان سر کلاس نشسته بودم و داشتم حرف می‌زدم. یکدفعه یکی از بچه‌ها داد زد، آقا مارمولک! من در حینی که حرف می‌زدم، دیدم که دانش‌آموزی مارمولک را از لباسش درآورد و در کلاس انداخت. گفتم، فلانی! بلند شو مارمولک را بگیر و از کلاس بیرون ببر. اگر خواستی مجدد به کلاس بیایی، بدون مارمولک بیا. او هم همین کار را کرد و به کلاس برگشت. وقتی دفتر رفتم، آمد و گفت، آقا مرا ببخش! گفتم، من همان موقع تو را بخشیدم. بعد از سال‌ها او را در تهران دیدم، به من که رسید شروع کرد به خندیدن. پرسیدم چرا می‌خندی، گفت شما را دیدم یاد صحنهٔ کلاس و رفتار شما با خودم افتادم. من الان رییس دبستانم و رفتار با دانش‌آموزان را از شما یاد گرفتم.

○ هرگز در طول تدریس اتفاق افتاد که دانش‌آموزی را تنبیه کنید؟

● خیر، در تعلیم‌وتربیت گذشت نیاز است. باید دانش‌آموز خطاکار را بخشید. من در تمام مدتی که معلم بودم، اهانتی به دانش‌آموزانم نکردم. هر خطایی کردند، خشونت نکردم، هیچ! فقط راهنمایی کرده‌ام.

○ معلم به جز علم، چه نکات دیگری را باید به شاگردانش تعلیم دهد؟

● مهم است که معلم به دانش‌آموزان بیاموزد، متکی به خدای خود باشند. تنها متکی به بازو و مغز نباشند، باید به خدا متکی شوند. دانش‌آموزی داشتم که نمرهٔ امتحانش ۹ شد. او می‌خواست من به او نمره بدهم تا به ۱۲ برسد. چون در غیر این صورت، باید به سربازی می‌رفت. من قبول نکردم و گفتم بی‌خودی به کسی نمره نمی‌دهم. اما یک کار در حقت انجام می‌دهم. امشب برایت دعا می‌کنم. سحر بلند شدم و نماز شب خواندم و گفتم خدایا، من نمی‌توانم مشکل او را حل کنم، اما از تو می‌خواهم راه نجاتی برایش پیدا کنی...

گذشت. مدت‌ها بعد او را دیدم. وضع خیلی خوبی پیدا کرده بود و درامد بالایی داشت. درامدش دو برابر من بود. گفت بعد از مدرسه، نظام وظیفه اسم نوشتم که گفتند ۲۰۰ تومان بدهید معاف شوید، من هم معاف شدم. به آبادان رفتم. استخدام شدم. بعد هم شبانه درس خواندم و دیپلم گرفتم. گفتم، دیدی از خدا خواستم و او نجاتت داد.

○ درس تاریخ به چه کار دانش‌آموز می‌آید؟ اگر فردی تاریخ نداند، چه ضرری متوجه او خواهد شد؟

● من به دانش‌آموزانم می‌گفتم، شما که هیچ، بقال سر کوچه هم باید تاریخ بداند. کسی که می‌خواهد در این کشور زندگی

تشویق معلم، علاقه به رشتهٔ تاریخ را در من ایجاد کرد

معلم باید به دانش‌آموز بیاموزد که تنها به مغز و بازوی خود متکی نباشد، بلکه به خدای خود اتکا کند

کند، باید بداند چه تحولاتی رخ داده است؟ چه‌طور و چرا رخ داده است؟ فقط می‌گویند **مصدق!** مصدق که بود؟ چرا قیام کرد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ هدف‌ها چه بود؟ به هدف‌ها رسیدند یا نه... در کتاب تاریخ سوم راهنمایی، دربارهٔ جنگ ایران و روس می‌خوانیم. هم‌چنین دربارهٔ رفتاری که با نخست‌وزیرهای وقت داشتند. **میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا ابوالقاسم قائم مقام.** چرا با این‌ها آن‌گونه رفتار شد؟ چه عواملی وجود داشت که اجازه نمی‌داد کسی برای این مملکت کار کند؟ فقط همین نبود که امیرکبیر را در حمام کاشان بکشند، همیشه همین‌طور بوده است که نمی‌خواستند کسی برای کشور ما کار کند. آن‌قدر پاپوش درست می‌کردند و عوامل مزدور می‌ساختند تا علیه او قیام کنند. ذهن بچه‌ها باید نسبت به زندگی و تحولات اطرافشان روشن باشد. نباید خام باشند. تاریخ دانش‌آموز را پخته می‌کند.

❍ روش شما در طرح سؤالات امتحانی چگونه بود؟ آیا روی حفظیات تأکید داشتید یا بر محتوا؟

● من هیچ وقت از متن یا تیتر کتاب سؤال نمی‌دادم. چون می‌خواستم قوهٔ تعقل و تفکر دانش‌آموز به سمت تحلیل و چرایی برود. این چرایی را باید خودش پیدا کند و اظهارنظر کند لذا روی اطلاعات و حفظیات تأکید زیادی نداشتم.

❍ معلم تاریخ چه‌طور می‌تواند دانش‌آموزان را سر ذوق بیاورد تا به درس علاقه‌مند شوند؟

● تاریخ پر از وقایع است. معلم می‌تواند همهٔ این‌ها را روی تخته نقاشی کند. به مملکت ما خیلی حمله شده است؛ حملهٔ چنگیز، اعراب، افغان‌ها و روسیه! من ماجرای این جنگ‌ها را روی تخته می‌کشیدم. مثلاً نقشهٔ ایران را می‌کشیدم و مسیر ورود را مشخص می‌کردم. حتی برای جغرافی هم همین‌گونه عمل می‌کردم. صبح‌ها یک ساعت قبل از شروع کلاس، به مدرسه می‌رفتم، نقشهٔ ایران را می‌کشیدم. بعد مکان‌های مختلف را با گچ رنگی مشخص می‌کردم. بچه‌ها خیلی دوست داشتند. برای مثال، کوه‌ها، تپه‌ها، رودخانه‌ها، معدن‌ها و... همه چیز را روی تخته نشان می‌دادم. در واقع به شیوهٔ سمعی ـ بصری آموزش می‌دادم و تدریس فقط شفاهی نبود. گاهی نقشهٔ کشورها را روی کاغذ می‌کشیدم و به تعداد بچه‌ها کپی می‌کردم و از روی کاغذ درس می‌دادم. با این روش، بچه هم نسبت به من علاقه پیدا می‌کرد و هم نسبت به درس!

❍ از حرف‌های شما این‌طور برمی‌آید که اول خود معلم باید در کارش ذوق و شوق داشته باشد. آیا معلم بدون علاقه هم می‌تواند تدریس موفقی داشته باشد؟

● خیر، اگر علاقه نباشد، هیچ‌گاه فرد صاحب ذوق نمی‌شود. اگر معلمی صاحب ذوق و شوق شد، ناخودآگاه این ذوق را در تدریس پیاده می‌کند.

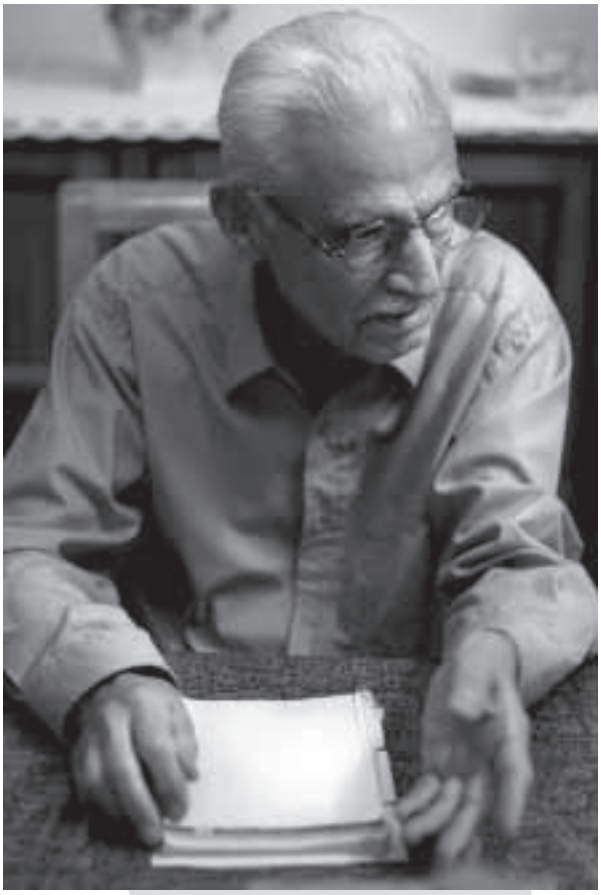

با مطالعهٔ تاریخ، از احوالات کسان بیشتری آگاه می‌شویم که این می‌تواند تجربهٔ بیشتری را در اختیار ما قرار دهد

❍ آیا می‌شود گفت که با تاریخ، هویت دانش‌آموز را می‌سازیم؟

● با تاریخ، احساس ملیت در دانش‌آموز زنده و او به کشور علاقه‌مند می‌شود. دانش‌آموز در کنار کسانی که اموال مملکت را تاراج کردند، امیرکبیر را می‌بیند که چه‌طور به کشور خدمت کرد. با این شیوه، الگوگیری می‌کند.

❍ چه‌طور می‌توان مزهٔ تاریخ را چشید؟

● من به دانش‌آموزانم می‌گفتم، اگر شما چهار نفر را بشناسید بهتر است یا این‌که فقط یک را نفر را بشناسید؟! تاریخ، آن چهار نفر است. باید احوالات آن چهار نفر را بدانیم، بفهمیم چه کردند و چه عاقبتی داشتند تا تجربهٔ بیشتری برای آینده در اختیار داشته باشیم.

پی‌نوشت

۱. قرارداد سعدآباد نوعی پیمان عدم تعرض میان ایران، افغانستان و ترکیه بود.